



نویسنده: ہمالاتا کانگالینگام

مترجم: فرید احمد کریمی



چوچه پرنده بیدار  
می شود.



مادرش دیده  
نمی شود!



چوچه در جستجوی  
مادرش کوشش  
می کند پرواز کند.

اوه نی!  
او هنوز نمی تواند پرواز کند.



چوچه از زاغ میپرسد: «تو مادر من هستی؟».

زاغ میگوید: «کاآ! کاآ! نی، نیستم!»



چوچه از مرغ می پرسد: «تو مادر من هستی؟»

مرغ می گوید: «چوکوروک-کوا! نی، نیستم!»



چوچه از مرغ آبی میپرسد: «تو مادر من هستی؟»

مرغ آبی میگوید: «کوک کوک! نی، نیستم»





چوچه فکر می کند شاید اگر مادرم را با صدای بلند صدا کنم  
صدایم را می شنود.  
«چیپ! چیپ! چیپ! - چیپ!»



مادر صدای چوپه را می شنود و پرواز می کند.



آنها با خوشحالی  
با هم به آسمان  
پرواز می کنند.

هوورا!

## سوالات رهنمودی

۱. تصاویر قصه را مشاهده کنید، کدام حیوانات را می بینید؟ کدام یک می تواند پرواز کند و کدام یک نمی تواند؟ کدام یکی مورد علاقه شما است؟
۲. چوچه پرنده وقتیکه از خواب بیدار می شود چه احساسی دارد؟ چرا؟
۳. صداهای زاغ، مرغ، مرغ آبی و چوچه پرنده چی رقم است؟ آیا صدای حیوانات دیگر را می شناسید؟
۴. مادر چگونه چوچه خود را تشخیص می دهد؟ توضیح دهید.
۵. اگر جای چوچه پرنده بودید چه کار می کردید؟